ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال دوم، شمارهٔ دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صص ۵۱-۸۲

بررسی تصویر زن در کتاب‌های فارسی راهنمایی و دبیرستان

طیبه رحمانی*
سهیلا موسوی سیرجانی**

چکیده

امروزه آموزش و پرورش، به‌منزلهٔ یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی ــ تربیتی، نقش بسیار برجسته و بی‌بدیلی در امر فراگیری، بهبود، و ارتقای شاخص‌های اخلاقی، فرهنگی، و تربیتی دارد. این نهاد، با تهیهٔ محتوا، روش، و ابزار مناسب، می‌تواند باعث تکامل و تعالی جامعه و متضمن آینده‌ای روشن و امیدبخش باشد. در پژوهش پیش رو، با هدف بررسی سیمای زن در کتاب‌های فارسی دوره‌های راهنمایی و دبیرستان، پارامترهایی نظیر تصویرها، صفات، ویژگی‌ها، نقش و جایگاه، حضور و تأثیر، و شاخصه‌های متمایز از زن در کتاب‌های این دوره بررسی و تحلیل شده است. حضور فیزیکی زنان و دختران در کتاب‌های فارسی این دوره‌ها بسیار کم‌تر از حضور مردان و پسران است؛ به‌طوری که کم‌تر از ۰/۰۱۷ تصاویر و نقوش این کتاب‌ها مربوط به زنان و دختران است. از آن‌جایی‌که بخش ناچیزی از محتوای کتاب‌های فارسی به زنان و نقش‌های اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی آنان اختصاص یافته است صفاتی که معرف زنان است، به‌طور قابل توجهی، کم‌تر از مردان است. صفات مرتبط با مردان بیش‌تر در حوزه‌های شناختی و بعضاً در حوزه‌های اجتماعی و اخلاقی است؛ مانند دانایی، سخت‌کوشی، کنجکاوی، شجاعت، و جوان‌مردی. درحالی که بیش‌تر صفات زنان در حوزه‌های اجتماعی و اخلاقی قرار دارد؛ مانند مهربانی، پاکیزگی، و فداکاری. به‌طور کلی نتایج تحقیق نشان داد که کتاب‌های

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب (نویسندهٔ مسئول)
setayeshrah@yahoo.com
** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد واحد جنوب
تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۱/۹

فارسی مقاطع راهنمایی و دبیرستان حاوی کلیشه‌های جنسیتی بوده و نتوانسته‌اند نقش اجتماعی زنان و مردان را از طریق محتوا انتقال دهند؛ از این‌رو باید اذعان کرد که این کتاب‌ها نیازمند اصلاحات و تحولاتی‌اند که همهٔ افراد را، صرف نظر از جنس، دربرگیرد. سیمای زنان و مردان را در شرایط گوناگون خانوادگی، شغلی، علمی، سیاسی، و ادبی و به‌گونه‌ای متناسب و متوازن ترسیم کند و زمینهٔ وسیعی از توانایی‌های انسانی را در اختیار هر دو جنس بگذارد.

کلیدواژه‌ها: زن، نقش و جایگاه، حضور و تأثیر، کتاب‌های فارسی درسی (دوره‌های راهنمایی و دبیرستان).

۱. مقدمه

بر هیچ جامعهٔ اندیشمندی پوشیده نیست که کتب و مواد درسی مدارس و هم‌چنین کتاب‌های کودکان و نوجوانان نقش اساسی در آموزش و انتقال هنجارها و ارزش‌ها دارند.

برنامه‌ها و کتاب‌های درسی از مهم‌ترین اجزای نظام آموزشی‌اند که باید پیوسته از نظر تناسب و کفایت، ارزیابی شوند و متناسب با یافته‌های تحقیقات گوناگون، در آن‌ها تجدید نظر به‌عمل آید.

> در نظام آموزشی ایران، مهم‌ترین رکن آموزشی و پرورشی، یعنی برنامهٔ درسی، محدود به کتاب درسی است که به‌صورت مرکزی تهیه شده و در اختیار مدرسه و دانش‌آموز قرار می‌گیرد. از آن‌جاکه ارزش‌یابی از عملکرد تحصیلی دانش‌آموز و هم‌چنین برنامهٔ کار معلم و مدرسه برمبنای آن است، از اهمیت بسزایی برخوردار است (فرنودیان، ۱۳۸٦: ۱۱۳).

محتوای این کتاب‌ها با توجه دقیق و علمی نظام آموزشی کشور می‌تواند نقش مؤثری در هدایت و پرورش فکری و بینشی دانش‌آموزان ایفا کند. با توجه به این‌که عمدهٔ اهداف نظام آموزش و پرورش هر کشوری به خلق و پرورش عقاید و باورهای مطلوب در افراد جامعه معطوف است، انتقال این اهداف نیز صرفاً «به‌واسطهٔ آموزش و پرورش و برنامه‌های درسی امکان‌پذیر است» (حاتمی، ۱۳۸٦: ۲٤۰). در نظام‌های آموزشی متمرکز، که کشور ما نیز در آن رده جای دارد، کتاب‌های درسی به‌منزلهٔ وسیلهٔ آموزشی فراگیر زمینه‌ساز تحقق اهداف کلی و آموزشی است. محتوای این کتاب‌ها باید ضمن داشتن دقت و اعتبار علمی بالا، در ارتقای فرهنگ و آگاهی عمومی، اجتماعی، و مدنی دانش‌آموزان نیز مؤثر باشد و نسلی فهیم و مؤدب به تربیت ایرانی ـ اسلامی را پدید آورد.

تعلیم و تربیت جمع پدیده‌ها و فعالیت‌هایی است که انسان را در این فراگرد خلاق یاری می‌کند. به او اجازه می‌دهد تا دنیا را روشن‌تر و آگاهانه‌تر ببیند و هنر دیدن، عشق‌ورزیدن، و آفریدن؛ هنر بودن و زیستن را بیاموزد (پتروفسکی و دیگران، ۱۳۵٤: ۱۹۲).

یکی از دغدغه‌های اساسی نظام آموزشی ایران، از دیرباز، چگونگی ذکر مفاهیم اساسی و بنیادین تربیتی و آموزشی و انتقال آن‌ها به دانش‌آموزان است. به‌طوری که با ملکه‌شدن این باورها و گرایش‌ها یا به تعبیری دیگر این تعالیم و آموزه‌ها در روح دانش‌آموزان، بتوانند آن‌ها را به‌معنای واقعی کلمه بافرهنگ و متمدن و درعین حال اندیش‌ورز و فکور پرورش دهند. «تربیت یعنی آماده‌ساختن فرد به‌طوری که نه‌تنها با محیط وفق یابد، بلکه بتواند در آن محیط دخل و تصرف کند و نتیجهٔ آن موجب رشد دائمی خویش و اجتماع گردد» (پازارگادی، ۱۳۵٦: ۲۵).

در دنیای به‌هم‌پیوستهٔ معاصر، که فرهنگ‌ها به‌سرعت منتقل می‌شوند و آداب و رسوم زندگی جمعی و فردی اقوام و ملت‌ها در معرض اختلاط و گاه انحلال قرار دارند، تدوین و تعیین اهداف، راهبردها، و راه‌کارهای آموزش و بازشناسی نقش و جایگاه زنان، درحکم نیمی از جمعیت کشور، در جامعه غیر مستقیم و درخلال اشعار، داستان‌ها، حکایات، متون ادبی، و نیز نمایش‌نامه‌ها و مواردی از این دست به تفکر و تحقیق همه‌جانبه نیازمند است.

بنا به اهمیت، تأثیر، و ماندگاری بی‌مانندی که باورها و آموخته‌های نوجوانان در سنین یازده تا هجده‌سالگی (هم‌زمان با تحصیل در دوره‌های راهنمایی و دبیرستان) در زندگی آتی فردی و اجتماعی آنان دارد، بررسی و مطالعهٔ موردی این مطلب که مؤلفه‌های دست‌یابی به بهترین روش آموزشی برای تربیت صحیح‌تر دانش‌آموزان، حین آموختن تعالیم و دروس آموزشی مدون، تا چه اندازه در متن دروس کتاب‌ها به‌کار رفته است امری لازم، درخور، و پراهمیت جلوه می‌کند.

با توجه به جایگاه و اهمیت کتاب فارسی در مجموعهٔ دروس راهنمایی و دبیرستان، و نیز با توجه به اهداف این دروس در این مقاطع و ضرورت ارزش‌یابی و بازنگری کتاب‌های مورد نظر، این پژوهش بر آن است تا با تحلیل محتوا به بررسی و مطالعهٔ نقش زن در کتب مذکور بپردازد. بر این اساس پس از کنکاش نسبتاً جامعی در منابع و پایگاه‌های داده، به این نتیجه رسیدیم که تاکنون پژوهشی با موضوع مشابه تحقیق حاضر انجام نشده است، اما در زمینهٔ تحلیل محتوایی برخی کتب درسی دوره‌های راهنمایی و متوسطه، تحقیقات و پژوهش‌های پراکنده‌ای انجام شده است.

پژوهش حاضر از نوع توصیفی بوده و محوریت آن بر «آن‌چه هست» در متون کتاب‌های درسی است و سعی شده که نتایج تحقیق به‌صورت عینی و مستند توصیف و بیان شود.

هم‌چنین، روش گردآوری مطالب عمدتاً با توجه به «مورد مشخص» مورد تحقیق کتب فارسی دوره‌های راهنمایی و متوسطه بوده است و در راستای تکمیل و تحقیق جانبی، خصوصاً در معرفی و شرح زنان ادیب و نویسنده، به منابع کتابخانه‌ای و آرشیوی نیز رجوع شده است.

۲. مروری گذرا بر چهرهٔ زن در ادبیات فارسی

شاید بتوان قرن چهارم هجری قمری را شروع شکوفایی شعر و ادبیات فارسی دانست. فردوسی طوسی، رودکی سمرقندی، شهید بلخی، کسایی مروزی، و ابوسعید ابوالخیر بزرگانی‌اند که در عرصهٔ شعر و ادب این عصر می‌درخشند و آثار ماندگاری از خود به یادگار گذاشته‌اند. جالب این‌که در همان عصر، هم‌زمان با این بزرگان و آغازگران شعر فارسی، رابعه، دختر کعب قُزداری، نیز درمقام نخستین زن شاعر فارسی‌گوی قد بلند می‌کند و چهرهٔ درخشانی از خود در شعر و شاعری به‌جا می‌گذارد.

باوجود این، در قرن‌های بعدی تا پیش از دوران معاصر، زن هیچ‌گاه در شعر فارسی استیلا نمی‌یابد، اما درعوض دست‌مایهٔ ادبیات و شعر قرار می‌گیرد؛ یعنی دست‌کم در تخیل شاعران، که بیش‌ترشان مرد بودند، تصوری از زن وجود داشته که صورت بیان به خودش گرفته و در ادبیات فارسی می‌شود گفت به‌شکلی، بسته به ایدئولوژی آن ادبیات، یا چهرهٔ مقدس و شریف مادرانه از آن ترسیم شده است یا چهره‌ای شهوانی و وسوسه‌گر و گمراه‌کنندهٔ مرد.

دیدگاه‌ها دربارهٔ زن در ادب فارسی بسیار گوناگون و مشتت بوده است؛ مثلاً:

> فردوسی وقتی به زن می‌رسد، اغلب با ادب و نزاکت خاصی با او صحبت می‌کند و با آن‌که بعضی از اشعارش علیه زن است و تاحدی به زن می‌تازد، اما بیش‌تر اشعارش طوری است که با ظرافت و زیبایی از زن و نمادین‌بودنش در جامعه یاد می‌کند. در *شاهنامه*، زن نماد شرم است و سمبل وحدت خانواده (شوارتسف، ۱۳۷٦: ٤).

در این میان، شاعرانی هم بوده‌اند که اگر زنان مطابق دل‌خواهِ آنان عمل می‌کرده‌اند، آنان

را جزو زنان پارسا به‌شمار می‌آورده‌اند. اوحدی مراغه‌ای نظرها و باورهای بسیاری از مردان گذشتهٔ ایرانی (و چه‌بسا امروز ایران) را دربارهٔ رفتار با زنان این‌گونه خلاصه می‌کند:

زن مستور شمع خانه بوَد　　زن شوخ آفت زمانه بوَد
زن ناپارسا شکنج دل است　　زود دفعش بکن که رنج دل است
زن پرهیزکار طاعت‌دوست　　با تو چون مغز باشد اندر پوست
زن چو بیرون رود، بزن سختش　　خودنمایی کند، بکَن رختش
ور کند سرکشی، هلاکش کن　　آب رخ می‌برد، به خاکش کن
زن چو خامی کند، بجوشانش　　رخ نپوشد، کفن بپوشانش

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۶۲)

یا مثلاً سعدی می‌گوید:

زن خوب فرمان‌بَر پارسا　　کند مرد درویش را پادشا

(سعدی، ۱۳۶۳)

در این دیدگاه مردسالار، زنی مورد پذیرش است که هرچه بیش‌تر فرمان‌بر باشد و حرف مرد را گوش دهد. سعدی نیز این‌چنین زنی را دوست دارد، به‌منزلهٔ همسر و مادر بچه‌ها او را می‌پذیرد و چه‌بسا از زیبایی‌اش تعریف هم بکند.

در این میان، اما شاعران دیگری در ادب فارسی بوده‌اند که سر عناد و دشمنی با زنان داشته‌اند. مثلاً جامی بر این باور است که حوا از دندهٔ چپ آدم آفریده شده و نتیجه می‌گیرد:

زن از پهلوی چپ شد آفریده　　کس از چپ، راستی هرگز ندیده

(جامی، ۱۳۳۷)

هم‌چنین، او زن را بی‌رحمانه تحقیر می‌کند و باور دارد که بزرگ‌ترین هنر زن شوهرکردن است و یا زنان، در پنهان، زهر در وجودشان دارند و یا می‌گوید:

زن کیست، فسون و سحر و نیرنگ　　از راستی‌اش نه بوی و نی رنگ

(همان)

یا مثلاً ناصر خسرو، در هم‌سویی با این طرز تلقی از زن، می‌گوید:

زنان چون ناقصان عقل و دیـن‌انـد　　چـــرا مـــردان ره آنـــان گزیننـــد؟

(ناصر خسرو، ۱۳۵۵)

باوجود این، تصویر معشوق «زن» در ادبیات فارسی بـاورنکردنی اسـت. شـاعرانی کـه چنان نظرهای تحقیرآمیز و تأسف‌باری در مورد زن داشتند، این‌بار با لحنی پر از سـتایش و خاشعانه از دلبر و معشوق خود صحبت می‌کنند و خود را خاک پا و بندهٔ حقیـر و گرفتـار سلسلهٔ موی او می‌دانند. حتی،

> شخصی چون جامی، که اشعاری چنـان زن‌سـتیزانه سـروده اسـت، بـا منتهـای ظرافـت و احساس، مراحل عشق لیلی و مجنون و دنیای عاشقانهٔ آن دو را تصویر می‌کنـد و آن را بـا ریزه‌کاری‌های دقیق و زیبا از زیبایی‌های خاص زنانه همراه می‌سازد. در این‌جا بایـد بـاور داشت اگر او با دنیای زنان بیگانه بود، نمـی‌توانسـت چنـین شـعرهای زیبـایی در وصـف معشوق بسراید (جامی، ۱۳۳۷: مقدمه).

۳. مروری کوتاه بر نقش زن در جامعهٔ ایرانی

این بررسی از دوران مادها (قرن هفتم قبل از میلاد) آغاز و به عصر حاضر خـتم مـی‌شـود. درطی تاریخ هزاروپانصدساله، که از آن به‌عنوان ایران باستان یاد می‌شود (دوران حکومـت مادها، هخامنشیان، اسکندر و سلوکیان، پارت‌ها، و ساسانیان)، دین زرتشت به نام مزده یسنه، که در آغاز هزارهٔ پیش از میلاد در شرق ایران ظهور کرده بود، در سراسر ایران رواج یافت. از ویژگی‌های جامعه در این دوران ثبات همراه تغییر است؛ تغییری که موجـب شـد نظـام دودمانی یا نظام «ویس» اولیه مبتنی‌بر رسوم پدرسالاری، بر اثر برخورد آریاها با تمدن بومی، به‌ویژه تمدن مادها، راه تطور درپیش گیرد و به‌تدریج نظام شاهی و دولت متمرکز، بـازار و پیشه‌وری، بازرگانی، روابط پولی و بردگی پدیدار شود و سپس این جریـان نیـز بـه‌تـدریج دگرگون شده تیول‌داری، فئودالیسم، اریستوکراسی، و غیره ظهور کند (افشارنیا، ۱۳۵۲: ۱۹).

متون تاریخی دربارهٔ جایگاه و موقعیت اجتماعی زنان در دوران کهن ایران مبهم و دارای پراکندگی بسیار است. بر اساس شواهد موجود، در هزارهٔ چهارم قبل از مـیلاد، زن اوقـات خود را تماماً مصروف ادارهٔ خانه و خانواده می‌کرده است. البته مجلس‌آرایی و رقاصی نیـز در ایران باستان رواج داشته است:

> زنان، با رقص‌های به‌ظاهر مذهبی، به زندگی خود نشاط می‌بخشیدند و گاهی مردان هم در این‌گونه شادی‌ها شرکت می‌کردند. از این دوره نقوش فراوانی از انواع مختلف رقص به‌جا

مانده است. ظروف گلی که از سیلک کاشان به‌دست آمده، چند زن را در حال رقص نشان می‌دهد. در نقاط دیگر ایران مثل تپه‌های ماقبل تاریخ فارس یا تپهٔ ارسنجان، شهر ری و حفاری‌های چشمه‌علی نیز آثاری از این قبیل به‌دست آمده است که زنان را با لباس‌هایی در حال انجام حرکات موزون و رقص نشان می‌دهد. هنوز نظیر این‌گونه رقص‌ها در قسمت‌های جنوبی و مرکزی ایران متداول است (نفیسی، ۱۳٤۲: ۲/ ٤۲).

در ایران باستان، زن در صورت نارضایتی از شوهر می‌توانست از وی طلاق بگیرد، اما مرد فقط در چهار مورد می‌توانست زن خود را طلاق بدهد: ۱. وقتی که زن نازا بود؛ ۲. اگر به جادوگری می‌پرداخت؛ ۳. هرگاه اخلاقش فاسد بود؛ ٤. اگر ایام قاعدگی را از شوهر پنهان می‌کرد (همان: ۱/ ۱٤۸).

از دیگر مسائل اجتماعی جالب توجه وضع حقوقی زنان در ایران باستان است.

در آن دوران، برای جنایاتی که در خانواده واقع می‌شد، مثل قتل زن به‌دست شوهر یا پسر و دختر به‌دست پدر و یا خواهر به‌دست برادر و یا جنایاتی مابین پسران و برادران، به عدلیه رجوع نمی‌شد و بایستی خود خانواده قراری در این‌گونه جنایات بگذارند؛ زیرا به عقیدهٔ پارت‌ها، این نوع جنایات به حقوق عمومی مربوط نبود و تصور می‌کردند که فقط به حقوق خانواده خلل وارد می‌آورد. ولیکن اگر دختر یا خواهر شوهردار موضوع چنین جنایتی واقع می‌شد، امر به عدلیه محول می‌گشت؛ زیرا زنی که شوهر می‌کرد جزو خانوادهٔ شوهر محسوب می‌شد. از جنایات و مجازات‌های این دوره اطلاعاتی در دست نیست، اما همین بس که مجازات خیانت زن به شوهر خیلی سخت بود و مرد حق کشتن زن را داشت (همان: ۲/ ٤۲-٤۳).

در ایران بعد از اسلام، اقتصادِ مبتنی‌بر کشاورزی نقش مهمی ایفا می‌کرد؛ لذا خانواده هم‌چنان نقش مؤثری در تولید فلاحتی و صنعتی به‌عهده داشت. افراد خانواده تحت سرپرستی پدر یا رئیس خانواده، که مسئول تأمین نیازهای خانواده بود، در کشت‌زارها و کارگاه‌های خانگی کار می‌کردند؛ درحالی که دستورات اسلام در مورد حقوق زن باعث تحولی جدی در پایگاه اجتماعی زنان شده بود.

افراد خانواده، که به ده تا سی نفر می‌رسیدند، در یک‌جا زندگی می‌کردند و در زمینی اجاره‌ای یا زمینی که ملک همهٔ آن‌ها بود، با هم زراعت و محصول را به‌تناسب میان خود تقسیم می‌کردند. نقش مؤثر اعضای خانواده در تولید فلاحتی سبب حمایت خانواده از زناشویی می‌شد. بنابراین جوانان از "همسرگزینی" بیمی نداشتند و به‌آسانی تن به قید تأهل می‌دادند. با آغاز دوران اسلامی، صورت افراطی ازدواج بین خویشاوندان به‌تدریج محدود شد و ازدواج پدر و دختر، مادر و پسر، و یا برادر و خواهر تحریم و ازدواج با افراد خارج

از دایرهٔ بستهٔ خانواده تشویق گردید و این عامل سبب رواج نوعی احساس هم‌بستگی انسانی و جلوگیری از رشد بی‌رویهٔ خون‌پرستی و اریستوکراسی شد.

رسم تعدد زوجات که قبل از ظهور اسلام در میان تمام افراد شرقی ازجمله یهود عرب و ایرانی شایع بود، به شرط محدودیت، مورد قبول اسلام قرار گرفت. در صدر اسلام نظام اصیل اسلامی بر جامعه حاکم بود و زنان در امور مربوط به زندگی اجتماعی و حتی سیاسی جامعه نقش مهمی را ایفا می‌کردند. زن در جامعهٔ صدر اسلام شخصیت انسانی کاملی پیدا کرد و اسلام برای نخستین بار در تاریخ بشر، زن را از استقلال اقتصادی برخوردار ساخت (همان: ۱۸۳).

پس از آن و در دوران مغول نیز تعدد زوجات مرسوم بوده است و مردان مغول می‌توانستند چند زن عقدی و غیر عقدی داشته باشند.

زنان صیغه، از حیث اهمیت اجتماعی، در ردیفی بعد از زنان عقدی قرار داشتند و از حقوقی خاص بهره‌مند بودند و فرزندانشان قانونی محسوب می‌شدند و حتی می‌توانستند طبق شرایطی در ردیف خاتون‌ها قرار بگیرند؛ ولی کنیزان به‌رایگان در اختیار مردان قرار می‌گرفتند و در خانه و قبیله به خدمت مشغول می‌شدند و تقریباً هیچ نوع حقی نداشتند. فرزندان این کنیزان نامشروع بودند و نه‌تنها هیچ امتیازی نداشتند، بلکه از خانواده و قبیله نیز طرد می‌شدند. شهادت کنیز در مورد جرم‌ها و جنایات مسموع و قانونی نبود.

از نظر حقوقی، زنان صاحب مال و اموال خود بودند و می‌توانستند با مردان برابری کنند؛ به‌خصوص که در دوران اولیهٔ تکوین حکومت مغول، در گرداندن چرخ‌های اقتصادی جامعهٔ ایلی نقشی مهم‌تر و برتر از مردان را برعهده داشتند و چون هر زنی برای خود چادر و اسباب و اثاثیه و اموال شخصی داشت، شوهر می‌توانست هر روز در مسکن یکی از زنان به‌سر برد.

در مورد ارث، قانون مشخصی نبود و مقدار و میزان ارثی که زن از همسر خود می‌برد بستگی به ثروت و تعداد نفرات زیردست شوهر داشته، پیرو قانون خاصی نبود؛ ولی آن‌چه مسلم است بیوه‌هایی که فرزندان کوچک داشته‌اند تا هنگام بزرگ‌شدن و ازدواج آنان، مالک مطلق اموال خانواده بودند. درنتیجه این نوع زنان جای شوهر خود را به‌طور کامل می‌گرفتند و از تمام حقوق و مزایای او برخوردار بودند (بیانی، ۱۳۸۲: ۳۶–۳۸).

از این دوران تا آغاز دوران تجدد و بروز انقلاب مشروطه در ایران، زنان به‌حسب زمان و مکان فراز و نشیب‌های متفاوت و گاه متضادی داشته‌اند، اما عصری که بتوان آن را دورانی جدید در جریانات اجتماعی زنان کشور دانست دوران مشروطه و پس از آن است.

دربارهٔ نقش سیاسی ـ اجتماعی زنان در دورهٔ مشروطه دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

الف) زنان در دورهٔ معاصر تاریخ ایران، همانند دوره‌های پیش از آن، چندان نقشی نداشتند و اگر هم در گوشه و کنار تاریخ از نقش آنان سخن به‌میان آمده، این نقش بسیار اندک است.

ب) برخلاف دیدگاه قبلی، برخی معتقدند زنان این دوره در تحولات رخ‌داده دارای نقش بوده‌اند، ولی این نقش مثبت و ارزنده نبوده، بلکه اغلب آنان به ایفای نقش حرم‌سرایی، مفسده‌انگیزی، و روشن‌فکری ضد دینی پرداخته‌اند (باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۲: ۳٦).

۴. بررسی نقش‌های ذکرشده برای زنان در کتب فارسی راهنمایی و دبیرستان

۱.٤ مادر

مادر بُعد عاطفی و مضاعف زنان در طول تاریخ بوده و هست و در تحسین و ستایش زن در شعر فارسی، هرگاه نامی از مادر به‌میان آورده می‌شود شعر، نوشته، یا هر اثر منظوم و منثوری، رنگ و بوی عاطفی و پاک و غیر نفسانی به خود می‌گیرد. درادامه، نمونه‌هایی از نقش زنان درمقام مادر، در کتاب‌های درسی، می‌آید:

۱.۱.۴ جلوه‌های محبت مادری

الف) نمونه‌ای از کتاب *فارسی اول راهنمایی*:

این زبان فارسی است که به من توانایی و فرصت می‌دهد تا ترانه‌هایی را که مادران در نیمه‌شب‌ها در کنار بستر و بالین کودکان خود خوانده‌اند، بشنوم و نسیم مهربان لالایی آن‌ها را، مانند پری لطیف که بر گونهٔ من کشیده می‌شود، لمس کنم (*فارسی اول راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۳۹).

ب) دکتر شریعتی در قسمتی از کتاب *کویر* با تشبیه نسیم به مادری مهربان می‌نویسد:

از صحرا برمی‌گشتم و نسیم، مانند مادری مهربان و آداب‌دان که به کودکان خویش حق‌شناسی و ادب می‌آموزد، سرهای نهال‌های جوان و بوته‌های نوزاد خویش را به نشانهٔ احترام و وداع با من خم کرده بود ... (همان: ٦۳).

ج) ایرج‌میرزا با الهام از شاعری آلمانی شعر «قلب مادر» را سروده است:

داد معشوقه به عاشق پیغام — که کند مادر تو با من جنگ
هر کجا بینمدم از دور کند — چهره پُرچین و جبین پرآژنگ
با نگاه غضب‌آلود زند — بر دل نازک من تیر خدنگ
مادر سنگ‌دلت تا زنده است — شهد در کام من و توست شرنگ

نشوم یک‌دل و یک‌رنگ تو را | تا نسازی دل او از خون رنگ
گر تو خواهی به وصالم برسی | باید این ساعت بی‌خوف و درنگ
روی و سینهٔ تنگش بدری | دل برون آری از آن سینهٔ تنگ
گرم و خونین به منش بازآری | تا برد زآینهٔ قلبم زنگ
عاشق بی‌خرد ناهنجار | نه بل آن فاسق بی‌عصمت و ننگ
حرمت مادری از یاد ببرد | خیره از باده و دیوانه ز بنگ
رفت و مادر را افکند به خاک | سینه بدرید و دل آورد به چنگ
قصد سرمنزل معشوق نمود | دل مادر به کفش چون نارنگ
ازقضا خورد دم در به زمین | و اندکی سوده شد او را آرنگ
وان دل گرم که جان داشت هنوز | اوفتاد از کف آن بی‌فرهنگ
از زمین باز چو برخاست نمود | پی برداشتن آن آهنگ
دید کز آن دل آغشته به خون | آید آهسته برون این آهنگ
آه دست پسرم یافت خراش | آه پای پسرم خورد به سنگ

(*ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ٦١)

۲.۱.۴ دعای خیر مادر

در درس «دعای مادر»، راز رستگاری بایزید چنین بازگو شده است:

از بایزید بسطامی، رحمةالله علیه، پرسیدند که ابتدای کار تو چگونه بود؟ گفت: من ده‌ساله بودم، شب از عبادت خوابم نمی‌برد. شبی مادرم از من درخواست کرد که امشب سرد است، نزد من بخُسب. مخالفت با خواهش مادرم برایم دشوار بود؛ پذیرفتم آن شب هیچ خوابم نبرد و از نماز شب بازماندم. یک دست بر دست‌های مادر نهاده بودم و یک دست زیر سر مادر داشتم. آن شب هزار "قل هوالله احد" خوانده بودم.

آن دست که زیر سر مادرم بود، خون اندر آن خشک شده بود. گفتم: "ای تن، رنج از بهر خدای بکش". چون مادرم چنان دید، دعا کرد و گفت: "یارب، تو از وی خشنود باش و درجتش درجهٔ اولیا گردان". دعای مادرم در حق من مستجاب شد و مرا بدین جای رسانید (*بستان العارفین*) (*فارسی اول راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۱۲).

۳.۱.۴ تربیت فکری، اخلاقی، و روانی مادر

الف) پروین اعتصامی در مثنوی «علم زندگانی» چنین گفته است:

کبوتربچـــه‌ای بـــا شـــوق پـــرواز | به‌جرئت کرد روزی بـال و پـر بـاز
پریـد از شـاخکی بـر شاخسـاری | گذشـت از بـامکی بـر جوکنـاری
فتاد از پـای و کـرد از عجـز فریـاد | ز شـــاخی مـــادرش آواز در داد
کزین‌سان است رسـم خودپسـندی | چنـین افتنـد مسـتان از بلنـدی
بـدین خـردی نیایـد از تـو کـاری | بـه پشـت عقـل بایـد بردبـاری
تو را پرواز بس زودست و دشـوار | ز نوکاران کـه خواهـد کـار بسـیار

در این شعر، پروین با بیانی بسیار دل‌نشین، هم‌زمان با پرداختـی هوشـمندانه و زیبـا، از زبان کبوتری که به جوجهٔ تازه‌متولدشدهٔ خود نصیحت می‌کند به دل‌سوزی‌ها و محبت‌های مادرانه و هم‌چنین پیمودن گام به گام و مرحله بـه مرحلـهٔ زنـدگی و کمـال اشـاره دارد و تجربه‌اندوزی و سعی و تلاش را از اولین عوامل موفقیت و کامیابی می‌داند.

بر این اساس، برای به‌دست‌آوردن موفقیت باید دام‌های بسیاری را از پیش رو برداشت، بال و پر ازدست داد و از دشمنان و مصایب مدام و خطرناکشان، تجربه‌هـا انـدوخت و بـا سلامت‌گذشتن از این جادهٔ پرسنگلاخ، طعم پیروزی و آسایش را چشید (همان: ۱۰٤).

ب) اهم موضوع داستان در درس «خسرو» دربارهٔ دانش‌آمـوزی بـه‌نـام خسـرو اسـت. راوی، که در دورهٔ تحصیلات ابتدایی با خسـرو هـم‌کـلاس بـوده، روزی او را در خیابـان می‌بیند. شیرهٔ تریاک آن شیر بی‌باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. آن‌گاه خـاطرات دوران جوانی او را بازگو می‌کند و در لفافهٔ داستان درون‌مایهٔ این اثر را، کـه طـرح یکـی از مشکلات فرهنگی ـ اجتماعی عصر ما و آثار مخرب و زیان‌بار اعتیاد است، به‌میان مـی‌آورد و در پایان توصیه می‌کند که از هم‌نشین بد باید دوری کرد.

> ... خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود، ولی وقتی موضوع را به مادربزرگش گفت، به قول خسرو اشک از دیده روان ساخت کـه ای فرزنـد، حلالـت نمـی‌کـنم کـه مطربـی و مسخرگی پیشه سازی که "همهٔ قبیلهٔ من عالمان دین بودند". خسرو هم با آن‌که خـودرو و خودسر بود، اندرز مادربزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت (*ادبیات فارسی دوم دبیرستان غیر علوم انسانی*، ۱۳۸۷: ۱۱۸).

در پایان داستان، چنان‌که گفته شد، به‌علت فوت مـادربزرگ، کـه مراقـب و راهنمـای مناسبی برای خسرو بود، او به اعتیاد کشیده می‌شود. نویسنده ایـن را پـس از معتـادشـدن خسرو و زارو نزارشدنش خطاب به شنونده بیان می‌کند: «از پدر و مـادربزرگش پرسـیدم.

آهی کشید و گفت: مادربزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمی‌دانم کجاست ...» (همان: ۱۱۹).

۴.۱.۴ تقدیس، خضوع، و خشوع در برابر مادر

الف) درخلال شعر «ای وای مادرم»، شهریار با استقبال از بیت معروف سعدی، چنین مادرش را ستوده است:

نه او نمرده است که من زنده‌ام هنوز — او زنده است در غم و شعر و خیال من
آن شیرزن بمیرد؟ او شهریار زاد — هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق

(*فارسی سوم راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۲۸)

ب) در شعر «پند پدر»، از زبان ایرج‌میرزا این‌گونه در لزوم حرمت و پاس‌داشت مادر (و هم‌چنین پدر) پند می‌شنویم:

با مادر خویش مهربان باش — آمادهٔ خدمتش به جان باش
با چشم ادب نگر پدر را — از گفتهٔ او مپیچ سر را
چون این دو شوند از تو خرسند — خرسند شود ز تو خداوند

(*فارسی دوم راهنمایی*، ۱۳۹۰: ۸۵)

ج) در درس «مادر»، که از کتاب «هزار و یک حکایت» نقل شده، از احترام و کرنشی که استاد مسلم نقاشی (کمال‌الملک) در مقابل مادر پیر و فرتوت خود می‌نماید با تجلیل و ستایش یاد می‌شود:

کمال‌الملک بسیار مهربان بود. او به‌قدری نسبت به مادر خود مؤدب و فروتن بود که توجه هر بیننده و شنونده‌ای را جلب می‌کرد. منظرهٔ ملاقاتشان تماشایی، حیرت‌افزا، و پرپند بود.

برخلاف فرزند، مادر کوتاه‌قامت و فوق‌العاده پیر و ناتوان بود. هروقت می‌دیدم که آن مرد قوی و بلندقامت در مقابل این وجود ناتوان و شکسته، به حالت ادب، دست به سینه و با شرم صحبت می‌کند، لذت می‌بردم.

مادر مجبور بود سر را به آسمان بلند کند تا با طفل خود سخن بگوید و پسر رشیدش همیشه سر را خم می‌کرد تا بتواند با مادر صحبت کند. هنگام جداشدن، مخارج زندگی‌شان را با شرم تقدیم می‌کرد و دستی به ادب به دامن مادر می‌کشید و نوازشش می‌کرد و اجازهٔ رفتن می‌خواست. این منظره همیشه در خاطر من جلوه‌گر بود (همان: ۱۳۵).

۵.۱.۴ تشبیه زایندگی و قداست به مادر

الف) در قسمتی از داستان «مادر»، که به کمال‌الملک و نحوهٔ برخورد و احترام او به مادرش می‌پردازد، به جمعی سیاسی اشاره می‌شود که در آن حضار دربارهٔ مسائل روز، وطن، و میهن‌پرستی گفت‌وگو می‌کنند. در این‌حال، نوبت به کمال‌الملک می‌رسد و او این‌گونه مهر و محبت خود را به سرزمین مادری‌اش گوشزد می‌کند:

> من مادر پیری دارم که او را فراوان دوست می‌دارم و احترام و نگهبانی‌اش را وظیفهٔ خود می‌دانم. این دوستی فراوان و وظیفهٔ نگاهبانی به‌طور طبیعی و به‌مرور در من ایجاد شده است. با شیر، درون من آمده و با جان به‌در می‌رود و هیچ‌چیزی جایش را نمی‌گیرد. یک عمر انس، هزاران نمونه عشق و محبت شب و روز، دیدار و خاطرات فراوانی که از او دارم رمزی در دل من ایجاد کرده است که با هیچ زیبایی و تجمل و هزاران رجحان دیگر، قابل معاوضه و معامله نیست.
>
> تمام ایرادها و نواقصی را که شما در این یک ساعت به وطن من نسبت دادید، نظیر پیری، ناتوانی، و بی‌قدرتی، مادر من هم دارد؛ باوجود این، من با همهٔ وجودم مادرم را دوست دارم و یک تار موی سپید او را با تمام زیبایی‌های اروپا عوض نمی‌کنم. وطن من مادر من است.

در ادامهٔ این داستان، به قطعه‌ای از ایرج‌میرزا اشاره می‌شود که در همین راستاست:

وطن ما به‌جای مادر ماست　　مادر خویش را نگهبانیم

(همان: ۱۳۶–۱۳۷)

ب) پویایی و زایش مجدد طبیعت در نوروز باعث شده که دکتر شریعتی در متنی که مؤلفان کتاب درسی سوم دبیرستان آن را برای دانش‌آموزان انتخاب کرده‌اند نوروز را هشدار و درواقع، توجه‌دهندهٔ انسان‌ها به بازگشت به دامان پرمهر و بالندهٔ طبیعت بداند. در قسمتی از این متن می‌خوانیم:

> نوروز تجدید خاطرهٔ بزرگی است، خاطرهٔ خویشاوندی انسان با طبیعت. هر سال آن فرزند فراموش‌کار، که سرگرم کارهای مصنوعی و ساخته‌های پیچیدهٔ خود، مادر خویش را از یاد می‌برد، با یادآوری وسوسه‌آمیز نوروز به دامن وی بازمی‌گردد و با او، این بازگشت و تجدید دیدار را جشن می‌گیرد.
>
> فرزند در دامن مادر، خود را بازمی‌یابد و مادر، در کنار فرزند، چهره‌اش از شادی می‌شکفد؛ اشک شوق می‌بارد؛ فریادهای شادی می‌کشد؛ جوان می‌شود؛ حیات دوباره

می‌گیرد. با دیدار یوسفش بینا و بیدار می‌شود ... (*ادبیات فارسی سوم دبیرستان غیر علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۱۱۸–۱۱۹).

۶.۱.۴ مادر (به‌طور مطلق)

الف) در داستان «مرخصی»، که دربارهٔ ترفندهای نوجوانی صحبت می‌کند که می‌خواهد پنهانی و دور از چشم مادرش، که با رفتن او به جبهه‌ها مخالف است، به‌عنوان رزمنده اعزام شود با مادری مواجهیم با دل‌شوره‌ها و تمایلاتی عامیانه و معمولی که از دید قهرمان داستان، پسر نوجوان، نوعی مزاحمت تلقی می‌شود که باید آن را از سر راه برداشت. بنابراین سعی دارد با فریفتن مادرش به مراد خود، که رفتن به جبهه‌هاست، برسد. مثلاً در قسمتی از این داستان می‌خوانیم: «ننه‌ام که از دست من کلک‌های زیاد و جورواجوری خورده بود، با سوءظن نگاهم کرد و گفت: برای یک مدت کم؟!» (*فارسی اول راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۱٤۸).

در قسمتی دیگر می‌خوانیم: «بغض ننه‌ام ترکید و اشک‌هایش راه افتاد. گفت: چرا اذیتم می‌کنی؟ با این کارهایت جگرم را خون کردی!» (همان: ۱۵۰).

در اواخر داستان، نوجوان قهرمان داستان احتمالاً مانند اغلب موارد دیگر بر مادرش پیروز شده و به هدف خود می‌رسد:

> ... ننه‌ام که می‌دید حرف‌هایش در من اثر نکرده، گفت: اگر این همه روضه را برای سنگ می‌خواندم، دلش آب می‌شد و گریه می‌کرد، ولی تو ... و حرفش را خورد. رویم را بوسید. بعد، بقچهٔ کوچکی را به من داد و گفت: یک خرده خوردنی است، برای تو راهت گذاشته‌ام (همان: ۱۵۲).

ب) داستان «بوی جوی مولیان» هم یکی دیگر از داستان‌های کتاب‌های درسی است که در آن‌ها با مادرانی معمولی و کلیشه‌ای مواجه می‌شویم: «پدرم آدم مهمی نبود. اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود. او هم اشتباهاً تبعید شد ...» (*ادبیات فارسی سوم دبیرستان غیرعلوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

مادر این داستان هم دغدغه‌هایی آشنا و قابل انتظار دارد:

> روزی پدرم را به شهربانی خواستند. ظهر نیامد. مأمور امیدوارمان کرد که شب می‌آید. شب هم نیامد. شب‌های دیگر هم نیامد. غصهٔ مادر و سرگردانی من و بچه‌ها حد و حصر نداشت ... (همان: ۱۵۸).

یا:

نامه‌ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می‌دیدم: "... بیا تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم به راه توست. آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود". نامهٔ برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی! (همان: ١٤٤).

۷.۱.۴ تلفیقی

الف) در شعر «فرشتهٔ مهر»، با تلفیقی از نگرش‌ها به مادر روبه‌رو می‌شویم؛ تقدیس و ستایش مادر، تربیت‌آفرینی و درس‌آموزی، دعای مادر برای سلامتی و موفقیت فرزند، و امثال آن:

مادر ای مریم بزرگ زمان — خرم از تو بهار ایمان است
قلب سرشار از عطوفت تو — روشن از آفتاب *قرآن* است
مادر ای کهکشان آینه‌ها — دست‌های تو شطّ خورشید است

(*فارسی اول راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۱۱۸)

۲.٤ زن درمقام معشوق و محبوب

در این دیدگاه، زنان بیش‌ترین ارج و قرب و احترام را داشته و هم‌چون الهه‌ای ستایش شده‌اند. کوچکی و حقارت عاشق در برابر عظمت معشوق، صبر بر جفاهای معشوق، بی‌قراری و شیفتگی مفرط مرد عاشق، ازخودگذشتگی و ایثار در راه معشوق، و امثال این‌ها برخی از ویژگی‌های این نوع نگرش است.

۱.۲.۴ مصادیق در کتاب‌های درسی

الف) در درس «سمک و قطران»، سخن از آتشک‌نامی به‌میان می‌آید که به‌خاطر دل‌باختن به معشوقه‌اش، دلارام، و برای رسیدن به وصال او، به‌دستور قطران و به قصد دست‌گیری سمک، مخفیانه به لشکرگاه او می‌آید و ازقضا به‌دست او اسیر می‌شود و مسیر و قصدش، با ۱۸۰ درجه تغییر، به همراهی با سمک و مخالفت با قطران می‌انجامد و در این تغییر روش و مرام، فقط و فقط دست‌یابی و تملک دلارام نقش داشته و بس:

... من گفتم: "ای پهلوان! حاجتی دارم؛ اگر مراد من برآوری، سمک را دست‌بسته پیش تو

آورم". قطران گفت: "حاجت تو چیست؟" من گفتم: "ای پهلوان جهان! کسی هست از آن پادشاه ماچین که او را دلارام نام است. او را بخواه از شاه و به زنی به من بده".

قطران بر خود گرفت که این کار بکند و دلارام به زنی به من دهد و انگشتری به من داد تا چون تو را پیش وی برم، از عهدهٔ کار من بیرون آید... (*ادبیات فارسی اول دبیرستان*، ۱۳۸۹: ۳۶).

مسئلهٔ جالب توجه و البته تعجب‌آور در این ماجرا این است که چگونه و بر اساس چه منطقی آتشک که برای دست‌گیری و تحویل سمک به قطران، در ازای رسیدن به محبوبهٔ خود دلارام، عزم جزم کرده بود به یک‌باره و با وعدهٔ خصم و دشمنش، سمک، علیه قطران با او هم‌پیمان می‌شود و از آن مهم‌تر، چگونه و بر چه اساسی، سمک به پیمان و عهد چنین عنصر سست‌عهدی اطمینان می‌کند و خود را (البته با نقشه‌ای که با آتشک هماهنگ کرده است) در اختیار او قرار می‌دهد. از همهٔ این‌ها مهم‌تر این‌که جمع پرتعداد مؤلفان کتاب *ادبیات فارسی اول دبیرستان* چه عنصر شاخص و قابل بیانی در این داستان یافته‌اند که آن را در برنامهٔ درسی دانش‌آموزان این مقطع تحصیلی گنجانده‌اند. آیا جز خیانت، سست‌رأیی، عهدشکنی، و منفعت‌طلبی محض پیام دیگری را می‌توان از فحوای این داستان دریافت؟

ب) داستان عاشقانهٔ دیگری که در کتاب *ادبیات فارسی اول دبیرستان* به آن پرداخته شده داستان «خیر و شر» است که بازنویسی از داستانی به همین نام از *هفت‌پیکر* نظامی، به قلم دکتر زهرا کیا، است. این داستان به شرح سفر دو دوست به نام‌های خیر و شر اشاره دارد.

مطابق روایت خانم کیا، خیر آب همراه خود را تا قطرهٔ آخر می‌نوشد و هنگامی‌که برای برطرف‌کردن عطش شدید خود از شر تقاضای جرعه‌ای آب می‌کند، شر با خیره‌سری چشم‌های او را مطالبه می‌کند و خیر پس از امتناع اولیه، بر اثر شدت تشنگی، به این شرط ناصواب گردن می‌نهد، اما شر آن‌گونه که از نامش برمی‌آید، با ناجوان‌مردی با کورکردن او، بدون نوشاندن قطره‌ای آب، رهایش می‌کند.

خیر بی‌رمق و درحال احتضار است که ناگاه چوپان توان‌گری که با گلهٔ بسیارش از آن ناحیه عبور می‌کرد با یافتن او و با کمک دختر «ماهرو» و «دانایش»، با استفاده از برگ‌های کوبیده و آسیاب‌شدهٔ درخت مخصوصی، او را از مرگ نجات داده و بینایی‌اش را با ادامهٔ درمان به او بازمی‌گرداند. حالا ادامهٔ ماجرا از زبان دکتر کیا، آن‌گونه که در این کتاب درسی آمده است:

خیر همین‌که بینایی خود را بازیافت به سجده افتاد و خدا را شکر گفت و از دختر و پدر مهربان او نیز سپاس‌گزاری کرد. اهل خانه هم شاد گشتند. پس از آن خیر هر روز با چوپان به صحرا می‌رفت و در گله‌داری به او کمک می‌کرد و بر اثر خدمت و درست‌کاری هر روز نزد پدر و دختر عزیزتر می‌شد.

چون مدتی گذشت، خیر به دختر علاقه‌مند شد؛ زیراکه وی جان خود را به‌دست او بازیافته بود و پیوسته نیز از لطف و محبت او برخوردار می‌شد، اما با خود می‌اندیشید که این چوپان توان‌گر با این همه مال و منال هرگز دختر خود را به مفلسی چون او نخواهد داد و چگونه می‌تواند بی‌هیچ اندوخته و مال، دختری را بدین جمال و کمال به‌دست بیاورد. سرانجام عزم سفر کرد تا بیش از این دل به دختر نبندد.

شبانگاه قصد سفر با چوپان در میان گذاشت و گفت: نور چشمم از توست و دل و جان بازیافتهٔ تو. از خوان تو بسی خوردم و از غریب‌نوازی تو بسی آسودم. از من چنان‌که باید سپاس‌گزاری برنمی‌آید، مگر آن‌که خدا حق تو را ادا کند. گرچه از دوری تو رنجور و غمگین خواهم شد، اما دیرگاهی است که از ولایت خویش دور افتاده‌ام؛ اجازه می‌خواهم که فردا بامداد به‌سوی خانهٔ خود عزیمت کنم.

چوپان از این خبر سخت اندوهگین شد و گفت: ای جوان، کجا می‌روی؟ می‌ترسم که باز گرفتار رفیقی چون شر بشوی؛ همین‌جا در ناز و نعمت بمان.

جز یکی دختر عزیز مرا — نیست و بسیار هست چیز مرا
گر نهی دل به ما و دختر ما — هستی از جان عزیزتر بر ما
بر چنین دختری به آزادی — اختیارت کنم به دامادی
و آن‌چه دارم ز گوسفند و شتر — دهمت تا ز مایه گردی پر

خیر که این خبر را شنید، شادمان شد و از سفر چشم پوشید. فردای آن روز جشنی برپا کردند و چوپان دختر خود را به خیر داد. خیر پس از رنج بسیار به خوش‌بختی و کام‌یابی رسید (*ادبیات فارسی اول دبیرستان*، ۱۳۸۹: ٤٥-٤٦).

ج) عاشقانهٔ دیگری که در این کتاب (*ادبیات اول دبیرستان*) به‌چشم می‌خورد منظومه‌ای است، این‌بار هم از نظامی. این منظومه به چاره‌اندیشی پدر «مجنون» در برابر درد بیابان‌گردی و شیدایی شدید و طاقت‌سوز فرزندش اشاره دارد. آن‌جاکه او به قصد فراموش‌شدن لیلی در یاد و خاطر مجنون، او را با خود به مکه برده و در کنار پردهٔ کعبه از او می‌خواهد که در این مکان قدسی به‌جای این‌گونه گزاف‌کاری‌ها و تمنیات کم‌ارزش،

رستگاری و نجات خود را بطلبد، پاسخ مجنون به درخواست پدر جالب و شنیدنی است و از عمق و ژرفای عشق و محبت لیلی در دل او نشان دارد:

مجنون چو حدیث عشق بشنید — اول بگریست پس بخندید
از جای چو مار حلقه برجست — در حلقهٔ زلف کعبه زد دست
می‌گفت گرفته حلقه در بر — کامروز منم چو حلقه بر در
گویند ز عشق کن جدایی — این نیست طریق آشنایی
پروردهٔ عشق شد سرشتم — جز عشق مباد سرنوشتم
یا رب به خدایی خداییت — وان‌گه به کمال پادشاییت
کز عشق به غایتی رسانم — کاو ماند اگرچه من نمانم
گرچه ز شراب عشق مستم — عاشق‌تر از این کنم که هستم
از عمر من آن چه هست برجای — بستان و به عمر لیلی افزای
می‌داشت پدر به‌سوی او گوش — کاین قصه شنید، گشت خاموش
دانست که دل اسیر دارد — دردی نه دواپذیر دارد

(همان: ۹۰)

د) محبوب دیگر کتب دبیرستانی «ویس» است. ویس و «رامین» دو دل‌باخته، دل‌داده، و دل‌دار دور از یک‌دیگر افتاده و مهجورند که در آتش فراق می‌سوزند. در این‌حال، معشوق به عاشق جدامانده نامه‌ای فرستاده و می‌نویسد:

چه خوش روزی بود روز جدایی — اگر با وی نباشد بی‌وفایی
اگرچه تلخ باشد فرقت یار — در او شیرین بود امید دیدار
خوش است اندوه تنهایی کشیدن — اگر باشد امید باز دیدن
اگر یک روز با دلبر خوری نوش — کنی تیمار صدساله فراموش
گر امیدم نمانَد وای جانم — که بی‌امید یک ساعت نمانم

(*ادبیات فارسی سوم دبیرستان غیر علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۱۰۱–۱۰۲)

مفهوم و مضمون جالب توجهی که در این درس نهفته خواهندگی و عشق متقابلی است که معشوق به عاشق در عین پاکی، صداقت، و وفاداری ابراز می‌دارد و غم فراق او را، هم‌پای دل‌دادهٔ خود، به تماشا می‌نشیند.

هـ) داستان عاشقانهٔ دیگر در کتاب *ادبیات فارسی سوم دبیرستان علوم انسانی* داستان «زال و رودابه» از مجموعهٔ حکایت‌های *شاهنامهٔ* حکیم فردوسی است.

در مجلسی با حضور زال، از زیبایی رودابه دختر شاه کابل سخن می‌رود و او را چنین وصف می‌کنند:

پس پردهٔ او یکی دختر است — که رویش ز خورشید نیکوتر است
ز سر تا به پایش به کردار عاج — به رخ چون بهشت و به بالا چو عاج
دو چشمش بسان دو نرگس به باغ — مژه تیرگی برده از پرّ زاغ
بهشتی‌ست سرتاسر آراسته — پر آرایش و رامش و خواسته

(*ادبیات فارسی سوم دبیرستان علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۱٤۷)

این حکایت، که البته با حذف و برش‌هایی در شرح زیبایی‌های ظاهری رودابه همراه است، شاید یگانه داستان عاشقانهٔ کتاب‌های درسی باشد که عشق را زمینی‌تر نشان داده و با تجلیل و ستودن جلوه و جمال صوری و ظاهری محبوب همراه کرده است.

و) آخرین منظومهٔ عاشقانه‌ای که در کتب درسی آورده شده مناظره‌ای است که بین دو رقیب عشقی (خسرو و فرهاد)، که هر دو در آتش فراق شیرین می‌سوزند، در گرفته است. در این منظومه، که وحشی بافقی آن را به استادی به نظم درآورده است، آغازگر کلام و فرد پرسش‌گر خسرو است و این فرهاد است که با جواب‌هایی متین و درخور شدت و حدت عشق راستینش به شیرین را هویدا می‌سازد:

نخستین بار گفتش کز کجایی؟ — بگفت از دار ملک آشنایی
بگفت آن‌جا به صنعت در چه کوشند؟ — بگفت انده خرند و جان فروشند
بگفتا جان‌فروشی در ادب نیست — بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست
بگفت از دل شدی عاشق بدین‌سان؟ — بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان
بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟ — بگفت از جان شیرینم فزون است
چو عاجز گشت خسرو در جوابش — نیامد بیش پرسیدن صوابش
به یاران گفت کز خاکی و آبی — ندیدم کس بدین حاضرجوابی

(*ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی غیر علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ٤٦–٤۸)

در تکمیل و اتمام این بخش باید گفت که، بیان عشق و دید عاشقانه به محبوب مؤنث

در کتب درسی بیان و نظرگاهی روحی و معنوی است و کم‌تر غرایز و تمایلات شهوانی در آن بازتاب داشته است. در این داستان‌ها به‌ندرت توصیفی از جزئیات زیبایی و ملاحت محبوب بیان می‌شود (شاید فقط در داستان زال و رودابه، آن هم به‌طور کنترل‌شده و با جرح و تعدیل، زیبایی‌ها و کمالات ظاهری محبوب صریحاً بیان شده است).

در این داستان‌ها، عاشق و معشوق عمدتاً کشش و علاقه‌ای متقابل، ریشه‌دار، و راستین دارند و به‌جز داستان عشق آتشک به دلارام که به‌سبب شخصیت سست‌رأی و پیمان‌شکن آتشک و خیانت فی‌الفور او به قطران نمی‌تواند چندان پاک و کمال‌گرا تلقی شود، سایر مغازلات و عشق‌های بیان‌شده آسمانی، بی‌آلایش، و کمال‌گرایند و مروج خصیصه‌های پسندیده‌ای چون وفاداری، سعادت‌طلبی، رقت و عاطفه‌مندی، زیرکی و چاره‌اندیشی، و نهایتاً شکیبایی، پایداری، و رضاست.

۳.٤ زن درمقام همسر

۱.۳.۴ شریک زندگی معمولی و کلیشه‌ای

زنانی که داستان‌ها و ماجراهایشان در این طبقه جمع‌بندی شده است (البته با درنظرگرفتن موارد نادر متمایزی همانند خانم دکتر شریعت‌رضوی، همسر دکتر شریعتی، که فقط به‌علت نوع ارتباط خانوادگی بیان‌شده در درس مربوطه در این بخش گنجانده شده است) عمدتاً زنانی‌اند خانه‌دار، معمولی، نه‌چندان هوشمند، کم‌اقتدار، و در انقیاد و سیطرهٔ نسبی همسران خود. این زنان، که کم‌تر در آن‌ها دوراندیشی و زیرکی دیده می‌شود، معمولاً در برخی بزنگاه‌ها، با آوردن دلایل نه‌چندان متقن، در مقابل همسر خود تاحدودی مقاومت کرده و عمدتاً در مسائل جزئی و پیش‌پاافتاده حرف خود را به کرسی می‌نشانند.

درهرحال، با این مقدمه، به نگرش رایج و پرتکراری که از زن درمقام همسر در کتاب‌های این مقاطع مطرح است می‌پردازیم:

الف) در داستان «مرخصی»، که در کتاب *فارسی اول راهنمایی* آمده، نوجوانی که مشتاق رفتن به جبهه است بالاخره موفق می‌شود پدر و مادرش را راضی کند که به اعزامش رضایت دهند. مادر نوجوان تا آخرین دقایق با رفتن پسرش مخالف است، اما به‌علت مخالفت‌نکردن صریح پدر چاره‌ای جز تن‌دادن به آن ندارد. در قسمتی از داستان می‌خوانیم:

آهسته و با ترس و لرز رفتم جلوی ننه‌ام ایستادم. چشم‌های ننه‌ام پر از اشک بود. به من نگاه کرد و گفت: بیا برویم بچه! به خودت رحم نمی‌کنی، به ما رحم کن ... بعد رو به آقایم کرد و گفت: تو هم یک چیزی بهش بگو! همین‌جور نایست! آقایم کلاهش را کمی به عقب داد، جلوی سرش را خاراند و گفت: خودش عقل دارد، می‌فهمد.

مادرم با عصبانیت حرف او را برید و گفت: خوبه! خوبه! با همین حرف‌هایت بود که شیرش کردی. همه‌اش تقصیر توست. بعد زد زیر گریه و آقایم را نشان داد و گفت: بچه! حرف‌های آقایت را ول کن، گوش نده. کمک به ننه هم خودش یک جبهه است، بیا برویم.

آقایم با خنده، رو به ننه‌ام کرد و گفت: بس است زن! این قدر آبغوره نگیر! ننه‌ام برگشت و چپ‌چپ به او نگاه کرد. آقایم خنده‌اش را خورد و دیگر حرف نزد ... (*فارسی اول راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۱۵۱–۱۵۲).

ب) کژال زنی روستایی از لرستان (شاید از کرمانشاه یا کردستان) است که بیرون از محوطهٔ روستا به گرگی برمی‌خورد. او که به‌شدت هراسان است و روناک کودک خردسالش را در بغل دارد، منفعلانه و بی‌اختیار، هه‌ژار شوهرش را که بنا به‌علت نامشخصی به «آن سمت قروه» رفته صدا می‌زند و طبیعتاً پاسخی هم نمی‌شنود. در این حال بحرانی و درحالی که با ناامیدی و ترس به نبرد با گرگ می‌پردازد جوان‌مردی آزادنام سر رسیده و در نبردی سخت با گرگ آن را از پای درآورده و کژال و روناک را نجات می‌دهد.

در سراسر داستان، عناصر گویایی از ترس، وابستگی، و ضعف به کژال نسبت داده می‌شود. نکتهٔ جالب آن است که نویسندهٔ این داستان یک زن (طاهره ایبد) است.

کژال صورت می‌خراشید و زار می‌زد و می‌دوید. آزاد صدایش را شنید، زمین را کمک گرفت. دست‌ها را ستون کرد و نفس‌زنان برخاست. پیراهنش پاره‌پاره شده بود و از صورت و سینه‌اش خون می‌آمد. کژال به‌سویش دوید. سرپا که دیدش، به هق‌هق افتاد، آزاد خسته و زخمی، بریده‌بریده گفت: آرام بگیر "خواهرکم"! طفلت خوب است؟ (همان: ۹۱)

نکتهٔ جالب سؤال اول بخش «فکر کنید» است که بلافاصله پس از پایان درس آورده شده است. سؤال این است: «به نظر شما، کدام‌یک از شخصیت‌های داستان اهمیت بیش‌تری دارد؛ چرا؟».

این سؤال، که در سایر دروس راهنمایی و دبیرستان نظیر ندارد، ظاهراً به این علت آورده شده که کسی به اشتباه زنی را که داستان به نام اوست شخص اول آن نداند و تأکید مجددی است به دلاوری، فداکاری، و شجاعت مردی به‌نام آزاد!

ج) داستان «پیرمرد چشم ما بود» اشاره به زندگی نیما و همسرش دارد. داستان، که از زبان جلال آل‌احمد روایت می‌شود، به سوابق آشنایی او با آنان دلالت دارد.

در قسمتی از این داستان، آل‌احمد از حضور بر بالین بی‌جان نیما می‌گوید و از احوال نزار عالیه خانم:

> چیزی به دوشم انداختم و دویدم. هرگز گمان نمی‌کردم که کار از کار گذشته باشد. گفتم لابد دکتری باید خبر کرد یا دوایی باید خواست. عالیه خانم پای کرسی نشسته بود و سر را روی سینه گرفته بود و ناله می‌کرد: "نیمام از دست رفت!" (*ادبیات فارسی اول دبیرستان*، ۱۳۸۹: ۱٦۱).

د) داستان «کباب غاز»، از محمدعلی جمالزاده، به شرح مهمانی‌ای می‌پردازد که قهرمان داستان، که تازه دامادی و ترفیع رتبه گرفته است، برپا می‌کند. اعتقادات خرافی و عامیانهٔ زن، در گفت‌وگویی که بین او و همسرش بر سر تعداد مهمانان و نوع پذیرایی از آنان درمی‌گیرد، هویدا می‌شود:

> ... چطور است از منزل یکی از دوست و آشنایان، یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه بگیریم. [زن] با اوقات تلخ گفت: این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اول بعد از عروسی، بگذارم از کسی عاریه وارد این خانه شود. مگر نمی‌دانی که شگون ندارد و بچهٔ اول می‌میرد؟ (*ادبیات فارسی دوم دبیرستان علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۳۱).

هـ) «طرحی از زندگی» عنوان درسی است که در آن به پاره‌ای از انگاره‌های خانم دکتر پوران شریعت‌رضوی دربارهٔ همسر مرحومش، دکتر علی شریعتی، برگرفته از کتابی به همین نام پرداخته شده است. در قسمتی از کتاب، که به حضور مرحوم شریعتی در خانه اختصاص دارد، خواننده با فردی روبه‌رو می‌شود که در عین علاقه به خانواده چندان در قید جزئیات و ظرایف آن نیست و یا لااقل در این امر استمرار و ممارست ندارد و درواقع، از این قسمت این‌گونه برداشت می‌شود که دکتر شریعتی، که حضوری فعال در مناسبات سیاسی و اجتماعی و مذهبی وقت داشت، خانه و خانواده را در سطحی نازل‌تر و فرعی‌تر می‌داند و در برابر امور بیرونی بی‌توجه و بی‌اعتنا به خانواده است:

> علی با وجود علاقهٔ شدیدش به خانواده و فرزند، هرگز نتوانست خود را با چهارچوب‌های متداول سنتی پدر و همسر و ... تطبیق دهد. ممکن بود هفته‌ای را با ما بگذراند و راجع به همهٔ جزئیات، از درس و مشق بچه‌ها گرفته تا شرکت در مراسم خانوادگی ...، حساسیت

نشان دهد و گاه ماه‌ها بگذرد و نفهمد دور و برش چه گذشته است (*ادبیات فارسی دوم دبیرستان علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ١٦٤).

و) طنز «تولدی دیگر» به مشکلات زندگی زن و شوهری اشاره دارد که دخترشان را عروس کرده‌اند. دختر، که مریم نام دارد، با ازدواج و رفتن به خانهٔ شوهر نه‌تنها باعث فراغ بال آن‌ها نشده، بلکه به‌علت مهمانی‌های وقت و بی‌وقت مریم و حضور همیشگی آن‌ها هم‌چون خدمهٔ مهمانی مشکلات و دل‌نگرانی‌های آن‌ها، و توأمان با آن مخارج آن‌ها، را افزایش داده است.

همسر راوی داستان بر اساس همین گرفتاری‌های نوپدید است که گاهی به کنایه به او تکه‌پرانی می‌کند:

خانم گاهی لبخند شیطنت‌آمیزی می‌زد و می‌گفت: "وقتی برای مریم خواستگار آمد، ذوق‌زده شدی و خیال کردی یک نان‌خور را از سر خودت باز کرده‌ای، تا تو باشی که دیگر از هول هلیم توی دیگ نیفتی!" (*ادبیات فارسی سوم دبیرستان علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ١٤١).

۲.۳.۴ دوستی و محبت عاشقانهٔ زن و شوهر

الف) داستان «دلا و جیم» شاید یگانه داستان در کتب درسی فارسی راهنمایی و دبیرستان باشد که در آن زن و مرد روابطی عاشقانه و رمانتیک داشته و آن را به یک‌دیگر ابراز می‌دارند. ایدهٔ داستان این بوده که زن و شوهر جوانی که برای دادن هدیهٔ سال نو به یک‌دیگر پولی ندارند هر یک با فروش ارزشمندترین دارایی خود برای دیگری کادویی تهیه می‌کند.

مرد برای موهای زیبای همسرش، با فروش ساعت مچی‌اش، شانه‌های گران‌بها می‌خرد و زن نیز با فروش گیسوان زیبا و بلند خود، برای ساعت مچی همسرش، زنجیری گران‌بها تهیه می‌کند (*ادبیات فارسی دوم دبیرستان علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۸۹– ۹۱).

ب) شرح ماجرای نزول *قرآن* در غار حرا بر پیامبر(ص) به قلم زین‌العابدین رهنما موضوع درس «بخوان» *ادبیات فارسی سوم دبیرستان* است. نویسنده روزهای منتهی به بعثت پیامبر(ص) را، که با ضعف مفرط جسمی ایشان همراه شده بود، با اشارهٔ کوتاهی به پرستاری عاشقانه و درخور خدیجه(س) همراه می‌سازد و می‌نویسد:

محمد روزبه‌روز لاغرتر می‌شد و فکرش شعله‌های بلندتری می‌گرفت. بدنش آب می‌شد و شعلهٔ جانش روشن‌تر می‌گشت. وقتی که به خانه می‌آمد، خدیجه می‌دید که این هفته با هفتهٔ پیش فرق دارد. می‌دید او در بند خودش نیست. خوراکش و خوابش همیشه رو به

نقصان است. گاهی به‌شدت از خواب می‌پرید و عرق‌های سر و صورتش ابری از مشاهدات رؤیایی‌اش را نشان می‌داد. خدیجه صورتش را پاک می‌کرد و از خواب‌هایش می‌پرسید ... (*ادبیات فارسی سوم دبیرستان غیر علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

۳.۳.۴ سمبل وفاداری و همراهی با همسر در راه اهداف مشترک

ماجرایی که از *سَروشون* سیمین دانشور در کتاب *فارسی دوم دبیرستان* آمده روایت‌گر سرپیچی مردی به‌نام یوسف از فروختن آذوقه به قشون انگلیسی و کشته‌شدن او به‌دست فردی ناشناس است. دربارهٔ نوع تشییع جنازهٔ یوسف بین اهالی اختلاف درمی‌گیرد. برخی به رهبری خان‌کاکا، از ترس تحریک‌شدن قشون انگلیسی، با تشییع جنازهٔ مفصل و طواف آن در شاه‌چراغ مخالف‌اند و در این میان زری، همسر یوسف، می‌گوید:

شوهرم را به تیر ناحق کشتند. حداقل کاری که می‌شود کرد عزاداری است. عزاداری که قدغن نیست. در زندگی‌اش هی ترسیدیم و سعی کردیم او را هم بترسانیم. حالا در مرگش دیگر از چه بترسیم؟ آب از سر من یکی که گذشته ... (*ادبیات فارسی دوم دبیرستان علوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۵۸).

خان‌کاکا، که با شنیدن این حرف از زری عصبانی و نگران است، به‌شدت سعی می‌کند تا زری را از این تصمیم منصرف کند، اما:

زری آهی کشید و گفت: "اگر من چهارده سال با او زندگی کردم، می‌دانم که همیشه از شجاعت ... از حق ...". ماری که از دیشب روی قلبش چنبره زده بود و خوابیده بود سر بلند کرد به نیش‌زدن. گلویش چنان گرفت که نتوانست جمله را تمام کند. اما چراغ‌های ذهنش روشن بود و او می‌دانست که دیگر هیچ‌کس در این دنیا نخواهد توانست آن چراغ‌ها را خاموش بکند.

آب دهانش را فروداد و گفت: "همهٔ کارهایی را که می‌خواهید بکنید همین امروز بکنید ... اگر حالا نکنید، دیگر هیچ‌وقت فرصت نیست". تأملی کرد و رو به کاکاخان افزود: "امروز به این نتیجه رسیدم که در زندگی و برای زنده‌ها باید شجاع بود ... اما حیف که دیر به این فکر افتادم. بگذارید به جبران این نادانی، در مرگ شجاع‌ها خوب گریه کنیم".

سیدمحمد زیر لب گفت: "رحمت به شیر پاکت". مردهای سیاهپوشی که نمی‌شناخت گفتند: "آفرین" (همان: ۵۸ – ۵۹).

۴.۳.۴ روابط سرد زن و شوهر (طلاق عاطفی)

الف) داستان «مشروطه خالی» روایت طنزی است از شرایط وقت کشور و انحراف و

تغییراتی که در مسیر مشروطه رخ داد که علامه دهخدا آن را به سبک نگارش نامه بـه رشـتهٔ تحریر درآورده است. راوی این داستان خیالی، با بیـان رمزآلـود، زنـدگی مـادرش را شـرح می‌دهد که به اجبار و اکراه و با سوءاستفادهٔ پدر راوی (شوهر فعلی زن) از وکالت داده‌شـده به عقد ازدواج او درآمده و به‌همین‌علت، بـه‌رغـم سـالیان مدیـد زنـدگی بـا او، هنـوز از او دل‌چرکین و ناخشنود است و زندگی سرد و غم‌بـاری را مـی‌گذرانـد و قصـد دارد وکـلای مجلس مشروطه را به‌چالش بکشد.

اما نوجوان داستان، روزی از زندگی پرجنجال و قهرآمیز پدر و مادر به‌تنگ آمده، از مادر نحوهٔ ازدواج او با پدر را می‌پرسد:

> ... مادر گفت: وقتی که پدرم مرد، من نامزد پسرعموم بودم. پدرم دارایی‌اش بد نبود؛ الا مـن هم وارث نداشت. شریک‌الملکش می‌خواست مرا بی‌حق کند؛ من فرستادم پی همین مرد که وکیل مدافعه بود که بیاد با شریک‌الملک بابام برود مرافعه. نمی‌دانم ذلیل‌شده چطـور از مـن وکالت‌نامه گرفت که بعد از یک هفته چسبید که من تو را برای خودم عقد کرده‌ام. هرچـه من خودم را زدم، گریه کردم، به آسمان رفتم، زمین آمدم، گفت: الّا وللّه که تو زن منی.
>
> چی بگویم مادر، بعد از یک‌سال عرض و عرض‌کشی مرا به این آتش انداخت. الهی از آتش جهنم خلاصی نداشته باشد. الهی پیش پیغمبر روش سیاه بشود! الهی همیشه نان سواره باشد و او پیاده! الهی که آن چشم‌های مثل ارزق شامی‌اش را میرغضب درآورد!
>
> این‌ها را گفت و شروع کرد زار زار گریه‌کردن. من هم راستی‌راستی از آن شب دلم بـه حال ننه‌ام سوخت. برای این‌که دخترعموی من هم نامزد من بود؛ برای این‌که من هم ملتفت بودم که جداکردن نامزد از نامزد چه ظلم عظیمی است. از آن شب دیگر دلم با بابـام صـاف نشد (*ادبیات فارسی اول دبیرستان*، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

ب) داستان «گاو» روایت‌گر زندگی روستایی ساده‌دلی به نام مش‌حسن اسـت کـه از دار دنیا تنها یک گاو دارد و شدیداً به آن علاقه‌مند است. اتفاقاً روزی بنا به علتـی بـه مسـافرت می‌رود و در غیـاب وی گـاو مـی‌میـرد. مـش‌حسـن، کـه ایـن پیشـامد را بـاور نـدارد، بـا هم‌ذات‌پنداری خود با گاو تلف‌شده‌اش خود را گاو مش‌حسن می‌داند.

در این داستان، زنان نقشی بسیار فرعی و سایه‌وار دارند و در رویـدادها بـه بـازی گرفتـه نمی‌شوند. حتی تحقیر و توهین به آنان امری عادی و رایج اسـت و از همـه مهـم‌تـر هویـت مستقل و خاص خود، ورای انتساب به همسرشان، را ندارند؛ طـوری‌کـه در سراسـر داسـتان، همسر مش‌حسن با نامی جز زن مش‌حسن نامیده نمی‌شود و به‌نظر می‌رسد اگر مش‌حسن او را طلاق دهد، به‌یک‌باره همهٔ هستی و هویت خود را از دست داده و با خلأ روبه‌رو شود.

نمونه‌هایی از یادکرد تحقیرآمیز و خفیف زنان در این داستان را مرور می‌کنیم:

> مشدی‌بابا گفت: زن مشدی‌حسن اومده کنار استخر، داره خودشو می‌زنه و گریه می‌کنه. کدخدا پرسید: چرا؟ مشدی‌بابا گفت: من چه می‌دونم، نکنه بلایی سر مشدی‌حسن اومده؟ کدخدا گفت: مشدی‌حسن که تو ده نیس، رفته عملگی. مشدی‌بابا گفت: پس زنیکه دیوونه شده که این‌جوری داره خودشو لت‌وپار می‌کنه؟ (*ادبیات فارسی سوم دبیرستان غیرعلوم انسانی*، ۱۳۸۹: ۲۶–۲۷).

یا در جای دیگر، مش‌حسن غافل از این‌که گاو مرده است به روستا برگشته و به‌محض رسیدن به خانه از زنش می‌پرسد که به گاو آب داده یا نه و زن، که از گفتن حقیقت به مشدی هراسناک است، سکوت می‌کند. در این‌حال مش‌حسن با عصبانیت و درحالی که سطل آب را در دست دارد می‌گوید: «... زنیکه به گاو آب نداده. حیوون خدا داره از تشنگی می‌میره» (همان: ۲۹).

ظاهراً، از دید مشدی‌حسن، گاوش ارزش به‌مراتب بالاتری از همسرش دارد.

٤.٤ زن به‌صورت مطلق زن‌بودن

۱.۴.۴ زن اندیشمند و خردورز

الف) بازگویی زندگی پروین را در درسی (*فارسی اول راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۱۳۲–۱۳۳) با عنوان «مرواریدی در صدف» شاید بتوان یگانه درس در همهٔ کتب فارسی دورهٔ راهنمایی و دبیرستان کشورمان دانست که در آن شخصیت زنی شناخته‌شدهٔ معاصر، درمقام یک نخبه و فرهیخته، تجلیل می‌شود.

پروین، درخلال درسی معرفی شده که در آن به سه اندیشمند و چهرهٔ برجستهٔ کشور، یعنی نیمایوشیج و دکتر حسابی و دکتر کاظمی آشتیانی، هم اشاره شده است، اما با تعجب و تأسف، در تمرینات «خودارزیابی» این درس، سؤالی در مورد هر سه چهرهٔ مرد معرفی‌شده پرسیده شده و سؤالی در مورد پروین در این تمرینات وجود ندارد و اعتنایی به این قسمت از درس نشده است.

ب) دیگر زنی که از او درمقام یک اندیشمند و خردورز یاد شده ریحانه، دختر حسین خوارزمی و شاگرد ابوریحان بیرونی، است که در درس «زمزمهٔ محبت» (*فارسی سوم راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۱۰٤–۱۰٦) به‌صورت روایی به بیان زندگی استاد خود، ابوریحان بیرونی، پرداخته است.

۲.۴.۴ زن و شجاعت

یگانه نمونه‌ای که می‌توان آن را شاهدی بر شجاعت و تهور یک زن (ذکرشده در کتاب‌های درسی) دانست نقلی از *تاریخ بیهقی* در درس «مادر حسنک» است که به او و جگرآوری‌اش اشاره می‌شود:

> مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور. چنان شنیدم که دو ـ سه ماه از او این حدیث، نهان داشتند. چون بشنید، جزعی نکرد، چنان‌که زنان کنند، بلکه بگریست به درد، چنان‌که حاضران از درد وی خون گریستند؛ پس گفت: «بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان».
>
> و ماتم پسر، سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این بشنید، بپسندید و جای آن بود (همان: ۱۰۰-۱۰۱).

نکتهٔ جالب این‌جاست که در این مورد استثنایی، که به شجاعت زنی اشاره شده، فوراً و بی‌درنگ به این مطلب اشاره شده که سایر زنان این خصیصه را ندارند و او در میان هم‌جنسان خود شاخص و متمایز است: «... جزعی نکرد، چنان‌که زنان کنند، بلکه ...».

۳.۴.۴ زهد و پارسایی

«زن پارسا»، عنوان درسی است که به معرفی تنها زن عارف و زاهد نام‌بردار در *تذکرةالاولیا* پرداخته است. متن این درس، که با تغییرات نگارشی بسیار در متن اصلی آن در *تذکرةالاولیا* آمده (که متأسفانه و خلاف رسم امانت‌داری، هیچ اشاره‌ای در متن کتاب درسی به این تغییرات بسیار و گاه بی‌مورد نشده است)، به برخی کرامات منتسب به این زن زاهده پرداخته است. رابعه تنها زنی است که در کتاب‌های درسی بدین صراحت و تفصیل به پارسایی و پرهیزگاری مفتخر شده است (همان: ۹۹-۱۰۰).

۴.۴.۴ سخت‌کوش

هلن کلر، دختری امریکایی است که با وجود معلولیت و ناتوانی بسیار شدید جسمی (نابینایی و ناشنوایی توأم)، با امیدی مثال‌زدنی و تحسین‌برانگیز و با تلاش و ممارستی چشم‌گیر، به تحصیل دانش پرداخت و با وجود این نقیصهٔ بزرگ جسمی، موفق به اخذ دانش‌نامهٔ لیسانس از دانشگاه نیز شد.

انتخاب داستان زندگی این دختر کوشا و ساعی بی‌گمان یکی از گزینش‌های شایسته و

تقدیرشدنی گروه مؤلفان کتاب‌های درسی است که آن را در برنامهٔ درسی ادبیات فارسی سال اول دبیرستان (صفحات ۱٤٥ تا ۱٥٠ کتاب) گنجانده‌اند.

تزریق فراوان انگیزه و امید یکی از عینی‌ترین دستاوردهای خواندن این داستان در بین نوجوانان دانش‌آموز، که در یکی از حساس‌ترین سنین رشد جسمی و شخصیتی خودند، خواهد بود و آن‌ها را به این مهم رهنمون خواهد شد که چگونه حتی با صعب‌ترین شرایط جسمی و روحی، با اتکا به ایمان و اعتقاد به هدف مورد نظر، می‌توان به آن رسید و موفقیت را سرخوشانه جشن گرفت.

۵.۴.۴ زنان شاغل

نکتهٔ بسیار عجیب و درعین حال تأسف‌بار در کتاب‌های فارسی دوره‌های راهنمایی و متوسطه این است که در مجموعهٔ این کتاب‌های بسیار، به اشتغال و کسب و کار هیچ زنی بیرون از خانه صریحاً و حتی تلویحاً اشاره نشده است. از دید مؤلفان این کتاب‌ها زنان مفید و شایسته زنانی‌اند که خانه‌ها را آرام و آراسته و بی‌دغدغه نگاه می‌دارند تا مردان خانواده، پس از کار روزانه، در آن آسایش و رفاه داشته باشند.

شاید یگانه مورد برای این طبقه از زنان در کتاب‌های درسی فارسی اشارهٔ کوتاه به زنان شالی‌کار در درس «چرا زبان فارسی را دوست دارم؟» به قلم غلامعلی حداد عادل باشد که در کتاب *فارسی اول راهنمایی* آمده است: «... با زبان فارسی با زنان شالی‌کار در شالی‌زارهای میهنم هم‌گام و هم‌دست باشم، با پهلوانان در ورزش‌خانه‌ها *شاهنامه* بخوانم و پای بکوبم» (*فارسی اول راهنمایی*، ۱۳۸۹: ۳۹– ٤٠).

۵. نتیجه‌گیری

با نگاهی کلی به نتایج تحلیل و بررسی چگونگی نقش و جلوهٔ زنان در کتاب‌های فارسی دوره‌های راهنمایی و متوسطه در این پژوهش و نمودارشدن ضعف‌های موجود در محتوای آن‌ها از لحاظ وجود تبعیض و نابرابری‌های بی‌مورد و غیر منطقی، نرسیدن به اهداف مورد نظر مؤلفان و به‌صورت کلی‌تر، دغدغه‌ها و انتظارات همهٔ دل‌سوزان آیندهٔ این آب و خاک و نیز اولیای دانش‌آموزان، در منابع درس فارسی در کتب درسی، محرز به‌نظر می‌رسد.

اصولاً، تبعیض علیه زنان به‌طور گسترده‌ای در این کتاب‌ها دیده می‌شود؛ کتاب‌های درسی ایران زنان را عملاً شهروند درجهٔ دوم معرفی می‌کند. زنان در این کتاب‌ها، پیش از

این‌که انسان‌های مستقل اجتماعی باشند، مادر، خواهر، همسر، و دختر مردان معرفی‌شده در متون‌اند. به‌همین‌علت شخصیت‌های مهم زن در کتاب‌های درسی به‌ندرت دیده می‌شوند و بیش‌تر شخصیت‌های مطرح در متون درسی و عکس‌های کتاب‌ها مربوط به مردان می‌شود.

تعداد تصاویر زنان و مردان در کتاب‌های درسی به‌شکل کاملاً روشن و معناداری متفاوت و متمایز است. فقط کم‌تر از ۰/۱۷ تصاویر، نقاشی‌ها، و طرح‌های گرافیکی کتاب‌های فارسی مقاطع راهنمایی و دبیرستان به زنان اختصاص دارد و مابقی این تصاویر، که اکثریت قاطع آن‌ها را شامل می‌شود، تصاویری از مردان‌اند.

فقط در تصاویر و نقاشی‌های کتاب‌های فارسی درسی نیست که زنان غایب بوده و حضور چندانی ندارند، بلکه در متون منثور و منظوم این کتاب‌ها نیز زنان یا حضور نداشته و یا در نقشی وابسته به مردان و در جایگاهی فرودست ظاهر می‌شوند. در اغلب متون این کتاب‌ها، قهرمان داستان‌ها مردند. مردها باهوش، شجاع، مصمم، و قاطع‌اند و درعوض، زن‌ها ضعیف و وابسته بوده و به حمایت نیاز دارند؛ جسارت لازم را ندارند، بی‌منطق، و احساساتی‌اند. خصوصیات انسانی و مشترک بین مردان و زنان (مثل ترس و ضعف) عموماً فقط به زنان نسبت داده می‌شود.

متأسفانه، با توجه به مضمون و محتوای این کتاب‌ها، دانش‌آموزان ناخواسته از همان آغاز می‌آموزند که زنان را باید به دیدهٔ تحقیر و کوچک‌پنداری بنگرند و برای مردان ارزش، اعتبار، و احترام قائل شوند. به دانش‌آموزان پسر نوع افراط‌گونه‌ای از اعتمادبه‌نفس و احساس سروری و قیمومت بخشیده و در مقابل، دانش‌آموزان دختر را به انفعال، کنش‌پذیری، و احساس ضعف رهنمون شده و به‌طرز انکارناپذیری حس اعتمادبه‌نفس و کرامت انسانی آن‌ها را مخدوش و تضعیف می‌کند.

در متون منابع درسی و در اغلب قریب‌به‌اتفاق موارد، مرد تصمیم‌های مهم و اساسی خانواده را به‌تنهایی اتخاذ و به افراد خانواده ابلاغ می‌کند. زن و فرزندان همیشه تسلیم‌اند و فرمان‌بُردار و هرچه مرد اراده کرده لاجرم بی‌هیچ کم و کاستی اجرا می‌شود.

به‌طور کلی، زن درحکم موجودی مستقل و صاحب عقل و رأی در کتاب‌های درسی کم‌تر حضور دارد. حضور ضمنی و حاشیه‌ای او ضمیمه‌ای است تزئینی در برنامه‌های درسی. با توجه به آن‌چه گفته شد، تبعیض جنسی را می‌توان به‌روشنی در کتاب‌های درسی کشورمان دید.

از آن‌جاکه کتاب درسی ابزاری است در امر آموزش و پرورش، باید قدرت ذهن و تخیل دانش‌آموز را بالاتر برده و گسترش دهد. تازمانی‌که دانش‌آموزان قدرت تخیل کافی و ذهن لازم برای دگرگونی و تغییر مثبت را نداشته باشند، برداشت‌های غیرانسانی و غیرمتمدنانه و کلیشه‌ای هم‌چنان کاربردی عمومی خواهند داشت. متأسفانه باید اذعان کرد که هم‌اکنون، وزارت آموزش و پرورش، از طریق کتاب‌های درسی، اساسی‌ترین نقش را در ترویج کلیشه‌ها و در رأس همهٔ آن‌ها تبعیض جنسی را در بین توده‌های پرتعداد دانش‌آموزان برعهده دارد.

این درحالی است که آموزش و پرورش از ابزارهای تحرک و دگرگونی جامعه است. مدرسه، درحکم یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه، می‌تواند نقش مؤثری در تعیین ارزش‌های زندگی فردی و اجتماعی آینده‌سازان میهن داشته باشد. متون آموزشی می‌توانند کلیشه‌های خاصی را از طریق دانش‌آموزان بر جامعه حاکم کنند و یا دیوار سنت‌ها و عادات نادرست را بشکنند و سنت‌های ناپسند را درهم ریزند.

در عصر ما، جهان به‌سرعت دگرگون می‌شود و ارتباطاتِ شتابنده و نو به نو و تبدیل دنیا به دهکده‌ای جهانی دریچه‌های جدید را به روی نسل‌های تازه می‌گشاید و حقوق و وظایف و چشم‌اندازهای تازه‌ای را برایشان به ارمغان می‌آورد.

تأکید زیاد روی هویت دختران در خانه و در آغوش خانواده بسیار بیش‌تر از تأیید و تصویر حضور آنان در حوزه‌های عمومی و بیرونی است. درحالی که در دهه‌های آینده، دختران امروزی زنانی خواهند بود که نه‌تنها چرخ زندگی خانواده را خواهند چرخاند، بلکه در چرخهٔ اقتصادی، به‌ویژه در حوزهٔ خدمات، ازجمله آموزش و پرورش، نقش بیش‌تری خواهند داشت.

ازطرف دیگر، با توجه به این‌که دانش‌آموزان در شرایط فعلی با چالش‌های فرهنگی، اعتقادی، و فکری گوناگونی مواجه بوده و به‌طور گسترده‌ای در معرض سایر فرهنگ‌ها و ارزش‌های اجتماعی و هویتی قرار دارند، ضروری است تا محتوای کتاب‌های فارسی درسی، با آموزش و عرضهٔ روش صحیح و مؤثر و درعین حال منطبق با واقعیت‌های ملموس، ضمن روشن‌کردن نقش و جایگاه زنان در سطح جامعه و ترغیب و تشویق آنان به تلاش و کوشش مضاعف در راستای همکاری و مشارکت برای ساختن کشوری آبادتر و دانشی‌تر و فرهنگی‌تر، روش روبه‌روشدن با فرهنگ‌های دیگر، هم‌زمان با شناساندن و بازتعریف ارزش‌های ملی و اخلاقی ـ اجتماعی فرهنگ ایرانی، را به دانش‌آموزان تعلیم دهد.

امید است که نتایج این مطالعه و مطالعات مشابه آتی بتواند گامی هرچند کوچک در راه اصلاح و اعتلای محتوای کتاب‌های درسی دانش‌آموزان کشورمان، خصوصاً کتاب‌های فارسی دوره‌های راهنمایی و متوسطه، به‌همت مؤلفان محترم این کتاب‌ها بردارد.

۶. پیشنهادها

برای بهبود و اصلاح برخی ایرادات پیش‌گفته، پیشنهادهای زیر مفید به‌نظر می‌رسد:

۱. نخستین و مهم‌ترین پیشنهادی که به ذهن متبادر می‌شود، این است که مؤلفان کتب درسی با نگاهی تازه و دقت نظر بیش‌تری به اصلاح و تعدیل عدالت شخصیتی بین زن و مرد بپردازند و با ازبین‌بردن این تفکر مردسالارانه گامی جدید در تعالی فرهنگ جامعه بردارند.

۲. پیشنهاد می‌شود در انتخاب متون منثور و منظوم ادبی از میان دریای ژرف ادب کهن پارسی، گوهر و مرواریدهایی انتخاب شود که «دلی را نیازارد و احساسی را نرنجاند». این امر به‌علت گفته‌شده (وجود دریایی عمیق از متون و نوشتارهای ادبی فارسی) امری است بسیار سهل و دردسترس.

۳. داستان موفقیت‌ها و پیشرفت‌های زنان بزرگ کشور (موفقیت‌های علمی، فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی، ورزشی، و ...) درخلال کتاب‌های فارسی گنجانده شود تا همان‌گونه که در واقعیت، زنان دوشادوش مردان در کامیابی و بهروزی ملک و ملت ساعی و کوشا بوده‌اند، در کتاب‌های درسی نیز همهٔ قهرمانان و اسطوره‌ها مردان نباشند.

٤. در بیان برخی صفت‌ها و خصوصیات، با کمی دوراندیشی و کیاست، واژگان مناسب‌تر و غیر چالشی‌تر گنجانده شود. مثلاً به‌نظر می‌رسد که به‌جای صفات شیرمرد و جوان‌مرد می‌توان از شجاع و راد، و به‌جای مردانگی مثلاً از بزرگواری و انسانیت و امثال این‌ها استفاده کرد.

۵. تصاویر، نقاشی‌ها، و طرح‌های گرافیکی از یک‌دستی کنونی درآمده و دختران نیز در مناسبات اجتماعی و خانوادگی، نقشی پررنگ‌تر (هم در متون درسی و هم در تصاویر و نقاشی‌ها) داشته باشند.

٦. گنجاندن یک درس با زبانی ادبی و فاخر از زندگی و یا گفتار و رفتارهای حضرت زهرا(س)، به‌عنوان سرمشق و الگوی مناسبی برای زنان و مردان کشور، خالی از لطف نخواهد بود.

منابع

افشارنیا، بهزاد (۱۳۵۲). *ایران و زایش تمدن و فرهنگ*، تهران: خسروان.
اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین (۱۳٦۲). *کلیات اشعار*، تهران: پیشرو.
باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۲). *گذر زن از گذار تاریخ*، تهران: کیانا.
بیانی، شیرین (۱۳۸۲). *زن در ایران عصر مغول*، تهران: دانشگاه تهران.
پازارگادی، علاءالدین (۱۳٥٦). *شاهراه تدریس و روش‌های گوناگون آن*، تهران: مدرسهٔ عالی شمیران.
پتروفسکی، آرتور و دیگران (۱۳٥٤). *آموختن برای زیستن*، ترجمهٔ محمد قاضی و دیگران، تهران: امیرکبیر.
جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۳۷). *هفت‌اورنگ*، تهران: سعدی.
حاتمی، محمد (۱۳۸٦). *آموزش خلاق و راه‌های آن*، تهران: مرکز مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
سعدی، مصلح‌الدین عبدالله (۱۳٦۳). *بوستان*، تهران: امیرکبیر.
شوارتسف، میخاییل (۱۳۷٦). *زن در شاهنامه*، ترجمهٔ رزیتا قاسملو، تهران: سپهر تابان.
فرنودیان، بابک (۱۳۸٦). *سیر تحول تعلیم و تربیت در آموزش و پرورش*، تهران: مرکز مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
ناصر خسرو (۱۳٥٥). *دیوان اشعار*، تصحیح سید نصرالله تقوی، اصفهان: تأیید.
نفیسی، سعید (۱۳٤۲). *تاریخ اجتماعی ایران: از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان*، ج ۱و ۲، تهران: دانشگاه تهران.

منابع درسی مورد بررسی

ادبیات فارسی اول دبیرستان (۱۳۸۹). شمارهٔ کتاب: ۲۰۱/۱.
ادبیات فارسی دوم دبیرستان علوم انسانی (۱۳۸۹). شمارهٔ کتاب: ۲۲۰/۱.
ادبیات فارسی دوم دبیرستان غیر علوم انسانی (۱۳۸۷). شمارهٔ کتاب: ۲۲۰/۱.
ادبیات فارسی سوم دبیرستان ـ غیر علوم انسانی (۱۳۸۹). شمارهٔ کتاب: ۲٤۹/۱.
ادبیات فارسی سوم دبیرستان ـ علوم انسانی (۱۳۸۹). شمارهٔ کتاب: ۲٤۹/۲.
ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی ـ غیر علوم انسانی (۱۳۸۹). شمارهٔ کتاب: ۲۸۳/۱.
ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی ـ علوم انسانی (۱۳۸۹). شمارهٔ کتاب: ۲۸۳/۳.
فارسی اول راهنمایی (۱۳۸۹). شمارهٔ کتاب: ۱۰۱.
فارسی دوم راهنمایی (۱۳۹۰). شمارهٔ کتاب: ۱۱٥.
فارسی سوم راهنمایی (۱۳۸۹). شمارهٔ کتاب: ۱۳۱.